



ای سنگ‌تر از سنگ

● سپید کاوه

آن ستاره ساکت صبور ساده دل، در فسرده آسمان کویری قلبت پژمرد
و گلبرگ‌هایش را در بیابان احساست پرپر کرد و بر باد فنا داد

یادت هست؟

آن بارکش رنج‌های نامتناهی‌ات را

ای سنگ‌تر از سنگ

یادت هست؟

آن شنوای فریادهای و دردهای ت را

ای ناشنواترین ناشنویان

آن که گل‌های قالی با باران‌های شبانه‌اش شکفت و تو باز زیر پایش
گذاشتی!

ای آهنین دل ای مرد.

و او را آنچنان زمستانی در پی هر پاییز تکرار کردی! اما او یگانه بهار
جاوید زندگانی‌ات بود.

ای خوارترین خار بیابان احساس

او مرهم تمامی دردهای لاعلاج ت بود

اکنون زنده شد به نام گل سرخ

به قداست پرواز

به یگانگی آفتاب

به بیکرانی دریای موج و به استواری البرز سر به فلک کشیده
اکنون ای سنگ ریزه در برابر کوه چه می‌کنی!؟

کمکم کن شبم سپید شود

□ محمدهادی علی بابایی

بین بیراهه‌های گم شده‌ایم، کاش فکری برای راه کنیم
این سفر هم تمام خواهد شد، راه‌ها را که رو به راه کنیم
چشم‌هامان به هم رسید چه زود، آن نگاه اشتباه اول بود
راه جبران اشتباه این است، باز هم خوب اشتباه کنیم
دل از عشق ناامید شده، دفتر شعر من سپید شده
کمکم کن شبم سپیده شود، دفتر شعر را سیاه کنیم
چشممان آینه است، آینه‌ایم، آب پاکی به دست آینه‌ایم
وای اگر محو در بخار شویم، وای اگر «ها» کنیم و آه کنیم
واجب است این که گاه یا ناگاه، لمس تکرار حس پاک گناه...
«دست در دست هم دهیم به مهر» چند رکعت به هم نگاه کنیم □

قصد داری که شب قدم بزنی، خواب خورشید را به هم بزنی
یا به رویت ببند شب‌ها را، یا که فکری به حال ماه کنیم



سینه‌ام لبریز از آینه شد

□ عالیه جهان‌بین

کاش می‌شد هم‌جوار ماه شد
در جیبیدن با شهاب همراه شد
یا چو یوسف در میان دشمنان
همنشین کوچه‌های چاه شد □

دوربات قلب مرا بیمار کرد
زندگی در دیدگانم تار کرد
لیک عشق آتشینت شعله زد
شعرم از حسن رخت پربار کرد □

سینه‌ام لبریز از آینه شد
زندگی دیگر بدون کینه شد
ای به دردم آشنا، ای هم نفس
نام تو محبوب قلب و سینه شد □

تیر مژگانم مرا بی‌خواب کرد
گفتگوها ذهن من با آب کرد
پرورش دادم تو را با خون دل
عشق تو قلب مرا بی‌تاب کرد



تقدیر

◆ عسل امیرزاده

باز هم نگاهم به ساعت و تقویم

باز هم نقاش سرنوشت یک خط دیگر به صورتم
کشید. چرا تا حالا خبری از او که زمانی تکیه‌گاهم
بود نیست؟

چرا تا حالا خبری از قاصدک نیست؟ پس کجاست
کلاغ خبرچین؟

سرگردان و حیران به سراغ حافظ رفتم تا بگیرم
اقال خویش.

اشک در چشمانم حلقه بست. گونه‌ام از
اشک دیده تر می‌گشت ولی، دست‌هایی نیست
که نوازش کند گونه‌ام را.

حافظ پیرهم مرا رنجاند و گفت: ای صاحب فال،
بی‌وفایی یار موجب دلشکستگی تو شده است. او
از تو بریده است و تو نیز دل از مهرش پاک کن و
بدان که او در طالع و قسمت تو نبود.

این یک واقعیت است که تو و او گرچه زمانی به
هم تعلق داشته‌اید اما نمی‌توانید این راه را با هم
ادامه دهید. او از خاکی دیگر و تراز خاکی دیگر
سرشته شده‌اید.

آری این بود فال من، شاید از روز ازل بخت شادم
چادر سیاه سر کرده است. ای خدا تقدیر دست
ارد بر سینه‌ام زد.

این چه تقدیری بود که تو برام رقم زدی.

تو بسکوت کردی

○ زینب محمدی طلب

شب‌ی در کنار هم نشسته بودیم و به آسمان پرستاره نظاره می‌کردیم
من ستاره فود را به تو نشان دادم و منتظر ماندم تا تو هم
ستاره فود را نشانم دهی ولی تو سکوت کردی
(روزها گذشت زمانی که می‌خواستی به سفری طولانی روی بعد از
در آغوش گرفتنم به پیشمانم نگاه کردی و گفتم تو تنها
ستاره آسمان قلبم هستی و من آن وقت به معنای سکوتت
در آن شب پی بردم)



هراسان قد کشیدی

○ شبنم اصلاح پذیر

چه مجنونانه دل بستی، چه لیلی وار دل دادم
چه ساده غم زودی از دل و غم رفت از یادم
هراسان قد کشیدی در طلوع مرگ رؤیایم
و من آن برگ پاییزی رقصانم که در بادم
بیا فرهاد من شیرین به استقبال می‌آیم
بیا تا باورت گردد به این امید دلشادم
سکوتی تلخ حاکم بر وجودی شاکلی از دنیا
که نامریی شده رنگی که دارد زنگ فریادم
بیایی یا نیایی هر چه می‌خواهی بدان اما
از این جان کندن آرام فردا دیگر آزادم
بیا شاید خدا یکبار دیگر هم به ما فرصت...
دهد شهزاده‌ام، تنها کسم، ای خانه آبادم



همه می‌گویند...

☞ سحر پرستو



چگونه می‌توان فراموش کرده، وقتی که در هر جای دنیا تصویر تو در
چشم‌مان نمودار می‌شود. زود رفتی و با احساس من خسته بازی کردی،
دل به امیدت سپرده بودم.
صفای با تو بودن حساب روزهای هفته را از یادم برده بود.
امروز این عاشق بی‌حساب، تمام روزهای هفته را با آه و درد پشت سر
می‌نهد تا به پنجشنبه رسد و با شاخه گلی و بغضی غریب به آرامگاهت
بیاید و ناله سر دهد. □

همه می‌گویند فراموشش می‌شود، آرام می‌شود اما
چه خیال‌های باطلی مگر عشق خاموش شدنی است.

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط
خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و
تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال
نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

